

حضرت رسول اکرم سلطان ایران است؛ مصدق

هنوز از آغاز دوره پنجم مجلس شورایی سی و پنج روز نگذشته بود که تقاضای تغییر حکومت از سلطنت به جمهوریت در مجلس و روزنامه ها به تحریک نظامیان مطرح شد. اکثریت مجلس می خواست سردار سپه رئیس الوزرا را رئیس جمهور کند. مدرس برای آن که تعداد نمایندگان در مجلس به حد نصاب نرسد، از تصویب اعتبار نامه ها جلوگیری می کرد. سید محمد تدین لیدر فراکسیون تجدد با چهل و چند نفر اعضای فراکسیون خود و همکاری چهارده یا پانزده نفر فراکسیون سوسیالیست توانسته بود خود را نایب رئیس اول مجلس کند در جلسه ۲۷ اسفند ۱۳۰۲ موضوع تغییر سلطنت به جمهوریت رسماً در مجلس مطرح گردید.

واقعیت این است که نظامیان و اکثریت مجلس مقدمات این کار را فراهم کرده بودند و علاقمند بودند روز اول فروردین ۱۳۰۳ جمهوی اعلام شود و سردار سپه نیز می پنداشت با اکثریت مجلس به عنوان رئیس جمهوری نوروز را جشن خواهد گرفت.

در روز ۲۸ اسفند سه تن به دربار رفتند تا به ولیعهد توصیه کنند استعفا بدهد. مذاکره ولیعهد با مجلسیان و نمایندگان حاضر؛ به جلسه خصوصی مجلس کشانده شد و نمایندگان از این موضوع مطلع شدند.

در تایید تغییر سلطنت به جمهوری بازار تعطیل کرد در حالیکه سردار سپه و اکثریت مجلس کار جمهوری را تمام شده می دانست اصناف در روز ۳۰ اسفند ماه برای تظلم با جمعیت زیاد به مجلس رفتند. در جلو دسته ها علم هائی که روی آن نوشته شده بود: «زنده باد سلطان احمد شاه مرده باد جمهوری» جلب توجه می کرد برخی هم شعار هائی میدادند مانند: «ما دین نبی خواهیم جمهوری نمی خواهیم». از قرار یهودی ها هم دسته های خود را داشتند و با خاخام های خود با جمله های زیر «ما تابع قرآنیم جمهوری نمی خواهیم» راه پیمائی می کردند (!)

سردار سپه با گروهی از افسران به مجلس رفت و با جمعیت زیادی از مردم که کوچه و صحن مجلس را پر کرده بود روبرو شد. شیخ مهدی سلطان الواعظین یکی از خطبای صدر مشروطه برای مردم در باره سلطنت نطق می کرد، که مورد اعتراض سردار سپه قرار گرفت. شخصی از میان جمعیت آجری به سوی سردار سپه پرتاب کرد که به شانه اش خورد پس فرمان داد نظامیان مردم را آرام کنند و آنها را از صحن بهارستان برانند. این کار ها در حالی انجام شد که موتمن الملک رئیس مجلس از پشت پنجره طبقه بالائی آنرا می دید. سردار سپه کار را تمام شده می پنداشت. با آرامی از پله های سرسرای مجلس بالا رفت.

در این حال با پرخاش موتمن الملک که از اتاق خارج شده بود و به سمت پله ها می آمد سینه به سینه سردار سپه قرار می گیرد و با تشدد می گوید:

«این چه وضعی است! مطابق کدام قاعده شما مردم را در خانه خودشان با اسلحه خودشان می زنید؟ سردار سپه پاسخ می دهد من به وظیفه ریاست دولت عمل می کنم. حفظ نظام و جلوگیری از اغتشاش وظیفه من است.

رئیس مجلس می گوید اختیار مجلس با من است. تو رسمیت نداری. الان تکلیف تو را معلوم می کنم. سید محمود زنگ را بزَن تا به این شخص بفهمانم که مجلس جای این رفتار نیست و به سمت اتاق مخصوص خود رفت.

سردار سپه که انتظار چنین توهین و چنین عکس العملی را از سوی موتمن الملک نداشت به توسط برخی نمایندگان از مشیرالدوله برادر بزرگ موتمن الملک خواست که بین او و رئیس مجلس را التیام دهد. وکلا سردار سپه را پیش موتمن الملک بردند. موتمن الملک به او گفت: «از من چه عذری می خواهید؟» این عذر را از روحانیون و از روسای محلات و علما که نمایندگان مردمند بخواهید. سردار سپه به اتافی که روسای محلات و علما بودند رفت و از آنها عذرخواهی کرد و حتا کار به رو بوسی هم کشید.

البته جای تردید نیست که تمام این الم شنگه ها به دلیل نهضت ضد جمهوری مدرس بود ولی همانطور که در سرتاسر تاریخ می بینیم باز هم پس از کفن و دفن کردن جمهوری در آن زمان باز هم سلسله جنابان ضدیت با سردار سپه همین مدرس است. البته روشن است که چرا مدرس می خواست سردار سپه را به سمت خود جلب کند؛ زیرا او میخواست سردار سپه در اختیار او باشد و بر طبق نظرات او کار کند. مدرس گمانش بر این استوار بود که از نظر فکری مقتدر تر و قویتر از او در مملکت نیست. هرکس از او تبعیت نکند راه غلط می رود چون سردار سپه را رقیب سر سختی برای خود می دید با شیخ خزعل هم مکاتبه کرده و با تشکیل کمیته «قیام سعادت» برای جلوگیری از سردار سپه به توافق هائی رسیده بود. از سوی دیگر با احمد شاه و دارو دسته قاجار ها هم در تماس بود. او اقلیت مجلس را رهبری می کرد. چون سردار سپه



بر علیه شیخ خزعل و در جهت نجات خوزستان اقدامی نظامی انجام داد در مجلس بر علیه اقدامات رضا شاه دست بکار شد. کوشید از تصویب بودجه وزارت جنگ جلوگیری کند ولی موفق نشد. رحیم زاده صفوی را با پیامی به اروپا فرستاد تا به احمد شاه بگوید چه بکند. او را تشویق کرد از راه عراق که در اختیار انگلیس بود به ایران برگردد. قرار کرده بود اشرار را در پشتکوه نظام بدهد و از احمد شاه پشتیبانی کنند تا مقدمات برکناری رضا شاه را فراهم کنند. به احمد شاه پیغام داده بود اگر نمی خواهد به پادشاهی اش برگردد ولیعهد را به جانشینی برگزیند.

ملک الشعرا بهار هم که نایب رئیس اقلیت مجلس پنجم بود و به خون رضا شاه تشنه، ضمن مخالفت با سر دار سپه نوشت «در این گیرودار بلا تکلیفی مدرس هم در فکر کودتا است». اضافه کرده است اگر سید ضیاء کودتا نمی کرد مدرس کودتا می کرد و همه ما را به دار می آویخت. این خود نشان از آن دارد که خانواده بهار از همان زمان دو دوزه بازی کردن را بسیار آموخته بود. ضمن ضدیت با رضا شاه ضد مدرس هم می نوشت تا هر کدام برنده شد در آنجا جایگاهی برای خود حفظ کرده باشد.

در این هنگامه مصدق، که هیچگاه برضد نظام پادشاهی اقدام نکرد؛ مامور شده بود زمینه صحبت با ولیعهد را باز کند و سردار سپه را با ولیعهد ملاقات دهد. پس از مقدمات ولیعهد و رضا خان سردار سپه با ولیعهد به تنهائی گفتگو میکنند و مدتی به مسالمت می گذرد.

سردار سپه متوجه می شود جمهوری عملی نیست. به قم می رود و با علما ملاقات می کند و در ۱۲ فروردین ۱۳۰۳ بیانیه ای صادر میکند و در آن به صراحت اعلام میدارد:

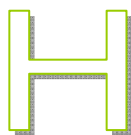
«به تمام وطن خواهان و عاشقان این منظور مقدس نصیحت می کنم که از تقاضای جمهوریت صرف نظر کرده و برای نیل به مقاصد عالی که در آن متفق هستیم با من توحیدمسابی نمایند. رئیس الوزرا و فرمانده کل قوا رضا»

علمای قم در تلگرافی به علمای تهران اعلام می کنند: «سردار سپه از تشکیل جمهوریت انصراف حاصل کرده»^۱

پس از صدور این بیانیه احمد شاه که هنوز در پاریس بود، طی تلگرافی از پاریس سردار سپه را از رئیس الوزرا عزل میکند و از مجلس می خواهد تا مجلس اکثریت را برای تعیین رئیس الوزرا اعلام کنند.

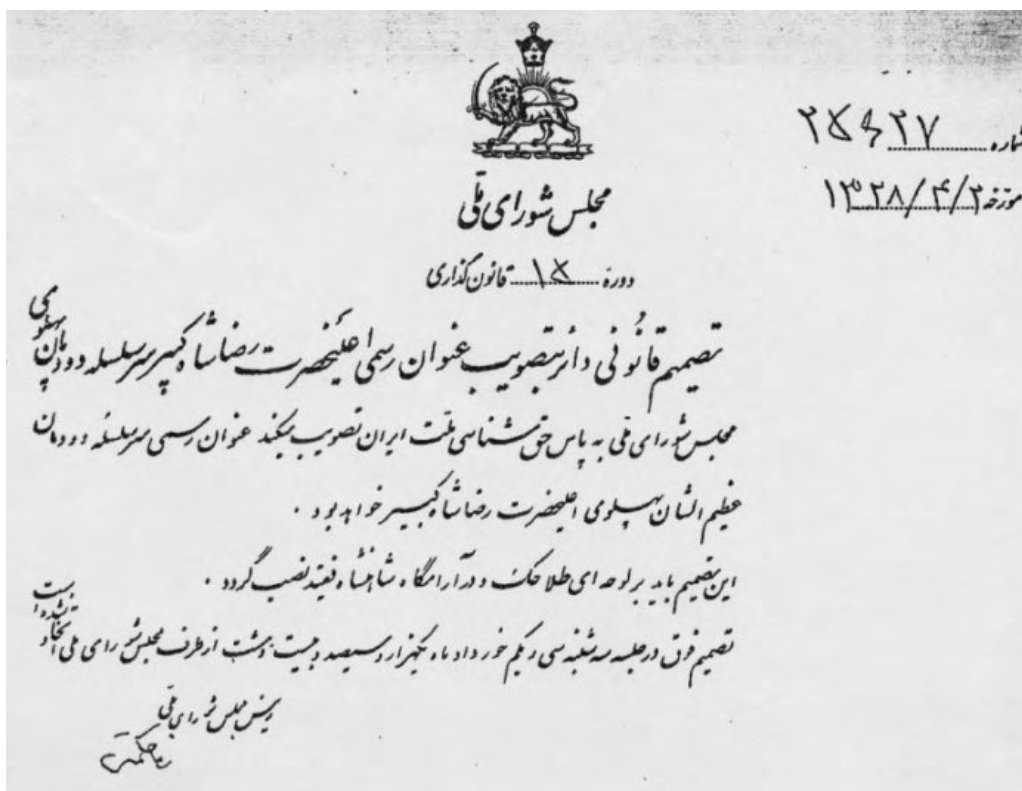
ولی مجلس تلگراف احمد شاه را نادیده گرفت و با اکثریت نود و دو رای که شامل آرا «وجیه المله ها» هم بود مجلس شورای ملی طی تلگرافی دوباره به رئیس الوزرا بودن سردار سپه رای داد و طی تلگرافی این موضوع را به آگاهی احمد شاه رساند^۲

سردار سپه در ۲۴ فروردین ۱۳۰۳ کابینه خود را به مجلس معرفی کرد.



^۱ - در زمان رضا شاه بخشنامه ای از طرف مهدی قلی خان هدایت مخبر السلطنه، نخست وزیر صادر شد بر این مضمون که از این پس هیچکس حق امر و نهی کردن دینی را ندارد و در صورت تخطی با قانون طرف خواهد بود. مفهوم بخشنامه بر این بود که هیچ فرد مذهبی در هیچ مقامی حق دخالت در امور دولتی را ندارد و در هر زمان میبایست منافع شخصی خود را پی گیرد وگرنه در مقام مفسد فی الارض بوده و با آنان رفتاری مشابه مفسدان فی الارض خواهند داشت. در بخشنامه آمده بود که اگر امر به معروف و نهی از منکر بکن ها به مفاد این بخشنامه بی اهمیت بمانند با آنان بشدت رفتار خواهد شد. درواقع رضا شاه و نخست وزیر او مخبر السلطنه در آن زمان بنیان جدائی دین از حکومت را میگذارند که متأسفانه بدلیل عدم آگاهی مردم و به دلایل دیگری که تاریخ آنرا روشن نموده است هرگز همیشگی نشده و به فراموشی سپرده میشود. یکی از دلایلی که رضاشاه را مجبور به ترک ایران نمودند همین مخالفتش با دخالت ملایان بود. بعد از اجبار به ترک ایران ملایان قدرت دوباره یافته و یافته های رضا شاه همه به پنبه تبدیل میگردد. این یکی از عللی است که نشان میدهد رضا شاه دست نشانده انگلیس ها نبوده وگرنه هرگز با ملایان که مهر ساخت انگلیس به زیر چانه شان زده شد به آن سختی مبارزه نمی کرد، ملایانی که همواره ابزار دست انگلیس بوده اندو هنوز هم هستند. پسر رضا شاه سالها ممارست کرد و بسیار کژدار و مریض رفتار نمود و همانگاه که با اصلاحات ارضی و دادن حق رای به زنان برضد ملایان بلند شد او را هم بدست همین ملایان از کشور بیرون راندند.

^۲ - به نوشته های بهار؛ از جمله «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» کتاب مکی، مدرس قهرمان آزادی، ایران شناسی نوشته های عاقلی، مدرس و مستوفی صورت جلسه های مجلس شورای ملی و خاطرات و خطرات مراجعه شود.



در اینکه مصدق السلطنه یک مشروطه خواه و طرفدار پادشاهی در ایران بود همواره به قانون اساسی که بنیاد آن بر اساسی پادشاهی بود قسم میخورد و آنرا محفوظ نگاه میداشت شکی نیست.

ولی امروز طرفداران مصدق، پس مانده های جبهه ملی، دست چپی ها، اسلام پناه ها که سرشان را در خاک کرده و قانون نمی خوانند و قانون نمی دانند و مطالب و نوشته ها و صورت جلسه ها و اسناد را نمی خوانند برخلاف نظرات مصدق او را جمهوریخواه قلمداد کرده و با وجود اینکه خود را پیرو راه مصدق می دانند ولی با نظام پادشاهی مخالفت و مصدق را به غلط جمهوریخواه می پندارند.

و با تمام این خود را "رهروان راه مصدق" دانسته و او را «وجیه المله» می پندارند!!

در دوره فترت بین دوره سوم و چهارم مجلس شورایملی احمد شاه قاجار چهارده بار فرمان ریاست وزرا را به نام دوازده تن صادر کرد.

از جمله وثوق الدوله که در دوره وزارت او قرار داد ۱۹۱۹ امضا شد سه بار نخست وزیر (رئیس الوزرا) شد. طبق اسناد موجود که در آرشیو وزارت خارجه انگلستان هم موجود است، به سفارش انگلیسی ها از احمد شاه خواسته شده بود که در هنگام امضای قرارداد وثوق الدوله به ریاست وزرا انتخاب گردد و احمد شاه هم پذیرفته بود. این پذیرش با این شرط بود که انگلستان ماهانه پانزده هزار تومان (۱۵۰۰۰) به احمد شاه قاجار بپردازد و انگلستان این شرط را پذیرفته بود. بعلاوه انگلستان مبلغ یکصد و سی هزار لیره نیز به وثوق الدوله و دوتن از وزیران کابینه او صارم الدوله و نصرت الدوله در ازای امضای این قرار داد داده بود. (!)

در جلسه مورخ ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ (۲۴۶۵ یعنی ۸۲ سال پیش) مجلس شورای ملی به هنگام طرح پروگرام دولت (واژه ای است که در آن هنگام در مجلس بکار می بردند!)، قرار بود مصدق بر علیه رئیس الوزرا (مستوفی الممالک) سخنانی ایراد کند. مستوفی الممالک از این قضیه باخبر بود و اول می خواهد مانع گفتار مصدق بشود ولی سپس ابراز میدارد:

«بنده تصور می کنم این مذاکرات خارج از تربیت بوده و بهتر این است که آقای دکتر مصدق هر چه دارند بگویند، عملیات گذشته را هم بگویند بنده هم هر چه دارم می گویم و قضاوت آنهم با نمایندگان محترم است و بالاخره بنده یا صلاحیت نشستن روی این کرسی را دارم یا ندارم و این باید معلوم شود»^۳

محمد مصدق لایحه ای را که تهیه کرده بود خواند و در این لایحه اول از «پروگرام دولت» ها سخن گفت و آنرا بر اهمیت شمرد.

بعد افزود:

«در جلسه قبل بنده می خواستم که عدم موافقت خود را نسبت به دونفر اعضای این کابینه؛ آقای وثوق الدوله و آقای فروغی عرض نمایم. آقای فروغی که به سمت وزارت جنگ معرفی شدند مرتکب اعمالی شده اند... در این جلسه فقط به دو مراسله که مطابق اطلاعات من به سفارتخانه های دولت مجاور نوشته اند^۴ میپردازم. اول مراسله ای است به سفارت دولت شوری نوشته و موافقت خود را در قضاوت دعاوی اتباع آن دولت در اداره محاکمات وزارت خارجه اظهار نموده ... و برقراری کاپیتولاسیون را تجدید نموده است... (نمایندگان با صدای بلند اعتراض کرده و می گویند... هیچ قبول نیست بی ربط صرف است..) دوم مکاتبه ای است که فروغی با سفارت انگلیس نموده و در آن قریب بیست کرور تومان دعاوی آن دولت را نسبت به ایران تصدیق کرده است.

بعد مصدق در یک ترفند سراغ وثوق الدوله که فامیل او است و رشوه بزرگی هم از انگلستان گرفته بوده است میرود و می گوید:

«چون جزانیون معتقدند که اگر کسی چند فعل خلاف نمود باید او را برای فعلی تعقیب کرد که مجازاتش در قانون بیشتر باشد بنده به بزرگترین خیانتی که ایشان مرتکب شده اند می پردازم که قرارداد است. قرارداد یعنی تسلط دولت مسیحی بر دولت مسلمان و به زیان وطن پرستی و اسارت ملت ایران. عقیده ما مسلمین این است که حضرت رسول اکرم و پیغمبر خاتم (ص) پادشاه اسلام است و چون ایران مسلمان است لذا سلطان ایران است و بر هر ایرانی دیانت مندی و هر مسلمان شرافتمندی فرض است که در اجرا فرموده پیغمبر خدا که می فرماید: الاسلام یعطو ولا یُعلى علیه، از وطن خود دفاع کند اگر فاتح شد عالم دیانت و ایرانی را روحی تازه دمیده و چنانچه مغلوب و مقتول شد در راه خدا شربت شهادت را چشیده است "ولا تحسین الذین قتلو فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون" آقای وثوق الدوله بر خلاف اصل ۲۴ قانون اساسی (در حالیکه مثل مسلمانان دروغین، تظاهر به گریه می کند و حق حق کنان <!> ادامه می دهد..) قبل از تصویب مجلس قرارداد را اجرا نمودند.

مصدق فراموش می کند که وثوق الدوله با او فامیل است ولی چون خودش از آن رقم بزرگ یک سد و سی هزار لیره ای سهمی نداشته و محروم بوده برای بازار گرمی در مجلس با گریه و زاری و بازی های همیشگی می خواهد موضوع را به نفع خود برگرداند.

در ضمن فراموش می کند که در هنگام به اجرا رسیدن قرارداد ۱۹۱۹ یک سری وقایع زنجیر وار رخ می دهد که یکی از حلقه های آن زنجیر مصدق السلطنه است. به این ترتیب که پس از امضای قرار داد

^۳ - روزشمار عاقلی برگ ۱۰۸/۱ - ۱۵۴

^۴ - منظور مصدق سفارت شوروی است. مکی در زیر نویس برگ ۱۷۷ کتاب خود می نویسد «بعدا سفارت شوروی این مراسله ها را تکذیب کرد»!

۱۹۱۹، به فاصله کوتاهی با یک عجله و نیرنگ ویژه ای قوام السلطنه به نخست وزیری انتصاب می شود وی برادر حسن وثوق الدوله نخست وزیر رشوه گیر، و عامل خیانت بزرگ است. قوام السلطنه خود یکی از دریافت کنندگان رشوه است.

تردیدی نیست که قول و قرار های رشوه بزرگ، اقتضا میکرد که قوام السلطنه به نخست وزیری برسد تا بتواند سرپوشی به رشوه برادرش بگذارد. از جمله نصرت الدوله شریک ماجرا و این حضرات به تنهایی نمی توانستند قضیه را لاپوشی کنند و لذا لازم بود تا یک نفر که ظاهرا از دایره آنها بیرون بود در سمت وزیر مالیه صورت قضیه را کمی پررنگ کند. بنابراین چه شخصی بهتر از مصدق می توانست این نقش ظریف را بازی کند. از جمله که مصدق مدتی طولانی به عنوان معاون وزارت مالیه را بعهده داشته است و انگلیسی ها روز شماری می کردند تا کسی به وزارت مالیه برسد که کاملا از آنها حرف شنوی داشته باشد. در ضمن دوست و فامیل خانوادگی فرمانفرما، نصرت الدوله برادر زن و پسرعموی نصرت الدوله هم بوده باشد.

قوام السلطنه مصدق را که در میان ایل بختیاری به عنوان پناهنده بسر می برد را به عنوان وزیر مالیه به احمد شاه معرفی می کند. (!)

بخصوص که موعد پرداخت حق امتیاز سهم ایران برای سال مالی ۳۱ مارچ ۱۹۲۱ یعنی اولین حق امتیاز که دریافت آن مسلم بودن قرارداد ننگین را مسجل می کرد نیاز به یک خائن دیگر داشت که می توانست در نقش وزیر مالیه بازی شده باشد. چرا هیچ کدام از کسانی که مصدق را به مقام "رهبر" و به مقام "قدیس بزرگ" و به عنوان «پیشوا» بالا می برند هرگز از او و یارانش نمی پرسند اگر شما (مصدق) با انگلیس مخالف بودید و اگر انگلیس دشمن شما بود پس چرا در هنگام دریافت اولین حق امتیاز که وزیر مالیه بودید نسبت به قرارداد ۱۹۱۹ اعتراض نکردید و آنرا ننگین نخواندید و امروز پس از آنهمه سال درست در دوران مجلس سال ۱۳۰۵ آنرا مطرح می سازید. مصدقی که نسبت به همه چیز حتا کشیده شدن راه آهن اعتراض دارد، نسبت به هر موردی اگر زورش نرسیده غش و ضعف و گریه و زاری می کند پس چرا در آموقع به وثوق الدوله ها و نصرت الدوله و قوام السلطنه ها اعتراض نکرده است؟

شواهد و اسناد نشان می دهند که در هنگام امضای قرارداد (آرمیتاژ سمیت) ۱۹۱۹ انگلستان به ترتیب زیر حق خیانتی برابر با ۲۵۰،۰۰۰ لیره استرلینگ (برابر با ۷۵۰،۰۰۰ تومان آن زمان) به سه وزیر خیانتکار پرداخت کرده است:

- وثوق الدوله ۳۵۰،۰۰۰ تومان
- صارم الدوله ۲۵۰،۰۰۰ تومان
- فیروز میرزا نصرت الدوله ۱۵۰،۰۰۰ تومان

در ضمن بر اساس نوشته های حاجی میرزا یحیی دولت آبادی شرایط دیگری در نظر گرفته شده بود که رضایت احمد شاه را هم فراهم می کرد از جمله:

- دادن تقدیمی قابل (!) - پانصد هزار تومان
- عدم تقاضای امضای کتبی عاجل قرارداد
- فراهم آوردن اسباب سفر شاه به فرنگستان که بسیار آرزوی شاه جوان بود. این کار با کشتی، اتومبیل، و قطار صورت گرفته است و تمام هزینه از سوی انگلستان فراهم شده و اسدالله میرزا شهاب الدوله شرح کامل آنرا نوشته است.
- هزینه هتل و اقامت، کاباره، کازینو و مخارج دیگر (!) شامل خوردنی ها، نوشیدنی ها، خدمات و مسکن (!) از بودجه شرکت نفت ایران و انگلیس پرداخت شده است.

متن تلگرامی که لرد کرزن به آقای نورمن به تهران مخابره کرده است به این شرح نشان دهنده حقیقتی است که در بالا به آن اشاره شد.

۶۰۸

از: ارل کرزن

به: آقای نورمن (تهران)

شماره ۵۹۵ تلگرافی (۱۳۷۲۲/۲۴۳/۳۴ سی)

وزارت امور خارجه

۱۱ دسامبر ۱۹۲۰ [۱۹ آذر ۱۲۹۹]

ساعت ۳ و ۳۵ دقیقه بعد از ظهر

مستشار مالی [آرمیتاز سمیت] تقاضا دارد که شما به عنوان نخست وزیر و وزیر مالیه [ایران] اطلاع دهید که مذاکرات با شرکت نفت کاملاً موفقیت آمیز بود است (!)

تفسیر [!] قرارداد برای آینده انجام گردیده. شرکت دعای متقابل خود را پس گرفته و موافقت کرده اند که مبلغ ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ لیره بابت زمانی که به ۳۱ مارس ۱۹۱۹ [دهم فروردین ۱۲۹۸] منتهی می شود بپردازد. این مبلغ شامل ۱۹۲,۰۰۰ لیره ای که قبلاً پرداخت شده است نیز می باشد.

به مجرد امضای اسناد قانونی، تلگرام مفصل تری ارسال خواهد گردید و گزارش کاملی جهت تقدیم به کابینه در موقع تقدیم خواهد شد.

مستشار مالی درخواست تأیید [اقداماتش را] می نماید.^۱

مصدق از این موارد آگاهی کامل داشته و از این پول ها مبلغ ۵۸۵,۰۰۰ لیره در زمان وزارت مالیه او به ایران پرداخت شده است.

ذات نیافته از هستی، بخش کی تواند شود هستی بخش

مدرس در همان جلسه مجلس می گوید:

«فرمایشات آقای دکتر مصدق دارای سه حیثیت بود: یکی شخصی که اسم پول بردند، آقای وثوق الدوله خودشان جواب خواهند داد، دیگری مربوط به دولت است که آقای رئیس الوزرا باید دفاع کنند، و حیثیت سوم که یک جهت خصوصی آن که اختصاص به من دارد و آن حیثیت فقهاتی یا حقوقی است. من برخلاف نظر آقای رئیس الوزرا معتقدم که تمام عقاید و مطالب باید در مجلس گفته شود.»

ضمن اشاره به حوادث ده سال اخیر آن زمان؛ مهاجرت، قرارداد ۱۹۱۹، جمهوریت و تغییر سلطان، ادامه می دهد:

«بنده... در دوسه تای اول بازیگر میدان و پیشقدم آنها بودم عده ای با مهاجرت مخالفند من به مهاجرت رفتم... پول هم از آلمان ها گرفتم و خرج کردیم (یکی از نمایندگان: خیانت کردید) خیانت نکردیم (رئیس زنگی میزند و می گوید: آقای عدلی به شما اخطار می کنم استعمال این کلمه از وظائف محکمه است) اگر محکمه تشخیص داد که من مقصرم البته باید مرا مجازات کند. بعد از مراجعت از مهاجرت آمدم تا تهران با خوفهای زیاد با زحمات زیاد. مملکت منظره غریبی به خود گرفته بود، با قحطی مقارن شده بود، قشون اجانب در آن بود... بالاخره عقیده من با جمعی براین شد که بعد از یک مدتی کابینه آقای وثوق الدوله بیايد. این کابینه قریب یکسال و نیم طول کشید دراین یکسال و نیم هم نظم صوری در مملکت برقرار شده بود بعد مساله قرارداد پیش آمد لاکن من خودم صاحب عقیده خلاف بودم.

^۱ - آرمیتاز اسمیت را که یک بیگانه بود برای مذاکره به لندن فرستاده اند او خود بریده و خود دوخته و به نفع انگلستان قرارداد نوشته و حالا به دولت علیه قاجار و یک گروه از دولتیانش مثل وثوق الدوله، قوام السلطنه و مصدق السلطنه دستور می دهند که شما از کاری که ما کردیم تشویق بکنید...

^۲ - تأکید دوباره می کند که امضا و تأییدیه را دریافت کنند. نوشته های داخل [...] جزو متن تلگرام نیست.

وثوق الدوله در هنگام پاسخگویی به مصدق اشاره می کند:
«من معتقد بودم که از ایراد و اعتراض اندیشه نباید کرد و از محو شدن وجاهت و حسن شهرت نباید ترسید. به علاوه بنده مدعی عصمت و مصونیت از خطا نیستم. من پس از بیست سال زحمت به اراده خود از مملکت مهاجرت کردم و در شش سال غیبت دشمنانم سخت بر من حمله بردند.»

سپس در دفاع از قرارداد ۱۹۱۹ به جنگ و هرج و مرج در اروپا می پردازد و به انهدام قوای تأمینیه مملکت اشاره می کند؛ اغتشاش و نا امنی را مثال می زند، خالی بودن صندوق دولت را مطرح می کند، لاوصولی عایدات گمرکات را یاد آور می شود و در ادامه به تحصیل استقراض از خارج را مطرح می سازد و می گوید:

«محتاج تحصیل کمک خارجی بودیم... یا باید مملکت را تسلیم حوادث کرده از معرکه بگریزیم یا با مرکز واحدی که در آن موقع استمداد از آن ممکن بود داخل مذاکره و قراردادی بشویم...^۷ آنچه از نقطه نظر نوعی به عقیده ما اقل محظورین بود ارتکاب کردیم و بالنتیجه چند ماه مذاکره و تبادل افکار به عقد قراردادی که فعلاً مورد اعتراض محترم می باشد منتهی گردید»

وثوق الدوله به گفتار مصدق در مورد خراب کردن اخلاق عمومی مردم از سوی وثوق الدوله اشاره کره می گوید؛ «دکتر مصدق «عوامفریب» و طالب «وجاهت ملی» است» و می افزاید:

«یک نکته دیگر را هم لازم می دانم به ایشان متذکر شوم که غالب محصلین و مبتدیه‌های سیاست در آن دوره تحصیلات خود یک دوره درس تحصیل وجاهت را لازم می دانند و اگر ایشان مثلاً در آن دوره از تحصیلات خود واقع هستند البته بنده ایراد و اعتراضی بر ایشان ندارم، ولی باید عرض کنم که من در دوره تحصیل سیاست از تعلیمات این کلاس به کلی صرف نظر کردم و از کلاس ماقبل مستقیماً به طور طفره به کلاس بعد رفتم. به این جهت در مبارزه عوام فریبی و وجاهت طلبی ممکن است مغلوب شوم».

خرده گیران روشنگری براین باورند که گذشته را فراموش کنیم و تاریخ را ورق نزنیم درحالیکه اگر درست ورق بخورد نشان از این دارد که بارها در گذشته از سوی همان افراد فامیل و کسانی که از یک کاسه آش می خوردند هم به شکایاتی که در «وجاهت ملی» داشته اند اشاره کرده اند ولی کسی توجه نکرده است. (!)

این بس نیست رفراندومی را که مصدق در روز های سرنوشت ساز سال ۱۳۳۲ در شرائطی که قانون اساسی اصلاً رفراندم را پیش بینی نکرده است به تعطیلی می کشاند را به حساب «دموکرات بودن» او می گذارند و این شخص را تنها «نخست وزیر» - منتخب - بحساب می آورند (!).

طبق همان قانونی که احمد شاه قاجار وثوق الدوله ها و قوام السلطنه ها را به رئیس الوزرائی گمارده است و سردار سپه را به این گماشتگی منصوب کرده بود مصدق هم به فرمان شاه به نخست وزیری رسیده بود.

مصدق در سال ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) مجلس را غیر قانونی و برخلاف قانون اساسی تعطیل و منحل کرده است، و دروغپردازی اش در مورد اینکه نماینده ناسیونالیسم بوده است، را یاران جبهه ملی اش چنان پنهان می کنند در حالیکه رفتارش رفتاری دشمن زا بود و چه جانانه در تاریخ ثبت است. بصورتیکه

^۷ - هنوز هم گروهی با تشکیل کنفرانس ها و جلسه های ویژه به همین عقیده هستند و در قرن ۲۱ همان بازی را ادامه می دهند.!

دوستانش، صدیقی، حائری زاده،^۸ دکتر زهری، بقائی، دکتر سنجابی و با وجود استعفای دکتر معظمی رئیس مجلس که خود منتخب هواردان مصدق بود، واز جمله دکتر غلامحسین صدیقی، خلیل ملکی، و دکتر شایگان و از جمله آیت الله کاشانی او را ترک می کنند. دوستانش کار رفراندم را یک عمل غیر قانونی میدانند. مصدق می خواست شر اقلیت را هم از سرش کم کند و دست به کاری زد که خلاف قانون بود. چرا مصدق می خواست مجلس را به تعطیلی بکشاند؟

طبق اختیاری که قانون اساسی به مجلس ایران داده بود؛ در همان زمان مصدق السلطنه به اتهام ایراد شکنجه، آزار بدنی زندانیان و پامال کردن اعلامیه حقوق بشر مورد استیضاح قرار گرفته بود ولی چون احساس کرده بود در مجلس اکثریتی ندارد برخلاف قانون از حضور در مجلس خودداری می کرد و خود را به بیماری زده و کار های دولت را از رختخواب حل و فصل می کرد. حتا برای اجرای مقصود خود با همکاری کسانی مثل دفتری و روحانی (افسران تحت فرمانش) مخالفان سیاسی خود را دستگیر و زندانی کرده بود و مطبوعات را توقیف کرده و مدیران آنها تبعید کرده بود.... چه فرقی با دوران خان خانی خاتمی، رفسنجانی و احمدی نژاد داشت؟؟ در دوران مصدق آزادی مطبوعات در سایه قدرت پلیسی او که از طریق دامادش دفتری اعمال می شد وجود نداشت.

حزب کومونیست توده وابسته به شوروی او را احاطه و حتا در انتخاب فرم لباس مصدق تاثیر شگرفی گذاشته بود و در عکس ها لباس یقه استالینی او پس از نزدیک شدن به حزب توده شاهد این مدعا است. جهانی که نگران دستیابی کومونیسم به آبهای گرم بود مصدق در پشت درهای بسته با توده ای ها لاس سیاسی می زد و به آمریکا و انگلیس و مردم کشورش دروغ می گفت. در این هنگامه، با نیرنگی غریب دست به رفراندومی غیر قانونی می زند و مانند کشور های دیکتاتوری صندوق ها را عوض می کند و مانع ورود خبرنگاران به جلسه می شود و به آنها دروغ می گوید.

یکی از همان هائی که در بالا نام برده شد؛ یعنی ابوالحسن حائری زاده که از موضوع بسیار عصبانی بود نامه ای تاریخی به سازمان ملل متحد می نویسد که در بیشتر کتاب های تاریخ باوجود اشاره به آن از انتشار متن آن خودداری شده است. این نامه را من با پشتکاری که بخرج دادم از بایگانی بسیار ارجمند تاریخنگار و پژوهشگر فرهیخته کدبان شمشیری بدست آوردم که به شرح زیر برای ثبت در تاریخ به آگاهی می رساند:

متن تلگرام ابولحسن حائری زاده نماینده مجلس شورایملی و لیدر فراکسیون آزادی (اقلیت) به دبیر کل سازمان ملل متحد. این نامه در روزنامه اطلاعات ۱۸ امرداد ۱۳۳۲ در برگ های ۴ و ۱۲ بچاپ رسیده است:

^۸ - حرم امام حسین و امام علی در محلی قرار گرفته که از سطح زمین های مجاور پایین تر است و در طول سال های متمادی در زمان خلفای عثمانی به آن منطقه آب بسته شده، کشت شده و شخم زده شده. به محدوده مربعی که اضلاع آن ۲۵ ذراع (هر ذراع معادل درازای از آرنج تا انتهای انگشت میانی است، البته این میزان با اندازه بدن فرد با فرد دیگر متفاوت میباشد) از محلی که مدعی هستند جسد امام حسین مدفون است حائر میگویند. کسانی که خود را به این محدوده متعلق میدانند خود را حائری لقب داده اند. هر کس میتواند خود را حائری لقب دهد؛ برای اینکه با نام حائری های قبلی اشتباه نشوند پسوندی هم به آن میافزاید.

در اواخر سلطنت احمد شاه سرمایه داری که از پشتیبانی دولت فخمیه انگلیس برخوردار بود به قم آمد و مقدمات تاسیس خانه های سازمانی برای طلبه ها و مدرسه های مذهبی را فراهم آورد. سپس شخصی بنام عبدالکریم که بعد ها به حائری یزدی ملقب شد به او پیوست و به کمک هم با دسیسه های متعدد نسبت به تاسیس حوزه مذهبی قم اقدام کردند. ملک فیصل پادشاه عراق که کاملاً گوش به فرمان انگلستان بود عده ای از مذهبیین شیعه را تبعید نمود، تبعید این مذهبیین و پیوستن آنان به عبدالکریم و سایر مذهبیین تدارکاتی را فراهم نمود تا قم بمركز تجمع مذهبیین مبدل گردد. برای بهتر جایگزین شدن این دسیسه فردی که انگلیسی هم بود و در سلک مذهبی در ایران به خدمت مشغول بود هنگام عبور این مذهبیین شروع به فحاشی و اعتراض نمود که این مسئله موجب تحریک خیال مردم عادی شد و تمایل آنها به حمایت از مرکز شیعه در قم افزایش یافت.

«جناب آقای داگ هامر شولد (لیک ساکس) نیویورک

چون سازمان ملل متحد به منزله پارلمان دنیای آزاد و متعلق به تمام ملل شیفته آزادی است و بعد از جنگ دوم برای نجات بشریت از چنگال ظلم و تجاوز و بربریت و توحش به وجود آمده - فراکسیون آزادی مجلس شورای ملی ایران لازم دانست اوضاع تحمل ناپذیر و دردناکی را که بر ملت ما میگذرد بدینوسیله به اطلاع ملل شیفته آزادی برساند.

آقای دکتر محمد مصدق که بموجب رای مجلس ایران به نخست وزیری انتخاب شده بود، در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۳۲ طبق اختیاری که در قانون اساسی ایران به مجلس داده شده به اتهام ایراد شکنجه و آزار بدنی زندانیان و پایمال ساختن اعلامیه حقوق بشر مورد استیضاح قرار گرفته و برای جوابگویی به مجلس خوانده شد ولی نامبرده چون احساس نمود که در مجلس شورای ملی فاقد اکثریت است برخلاف قانون اساسی ایران از حضور در مجلس استنکاف و اعلام داشت که پارلمان را منحل خواهد نمود و برای اجرای مقصود خود و جلوگیری از قیام ملت مخالفان سیاسی خود را دستگیر و زندانی نمود و مطبوعات آزاد را توقیف و مدیران آن را تبعید ساخت و درحالیکه هیچگونه آزادی عقیده و عملی برای هیچکس وجود نداشت. در سایه قدرت حکومت پلیسی و نظامی با کمک حزب کمونیست (توده) و تمام وسائل دولت به مفتضح ترین صورتی اقدام به رفراندم عجیبی نموده و کیسه های رای را مانند کشور های دیکتاتوری دیگر به نفع خود پر ساخت و اکنون قصد دارد به اتکای این عمل خلاف قانون اساسی ایران یک رژیم خشن دیکتاتوری کمونیستی را برای ملت وطن پرست ایران مسلط سازد.

ما اعضای فراکسیون آزادی مجلس شورای ملی در حالیکه جان نمایندگان در خطر است به دنیای آزاد



اعلام می کنیم که آقای دکتر محمد مصدق یک حکومت یاغی است، زیرا با توسل به زور علیه پارلمان قانون اساسی ایران و اعلامیه حقوق بشر قیام و طغیان نموده است و هرگونه اقدام او برای ملت ایران الزام آور نخواهد بود.

دنیای آزاد باید بداند که رفراندم اخیر و رفراندم هائی که احتمالاً در آینده به منظور تغییر رژیم و تجزیه ایالات ایران و هر مقصد دیگری صورت گیرد

برخلاف میل اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران می باشد.

تهران مورخه ۱۷ امرداد ۱۳۳۲ مجلس شورای ملی ایران
لیدر اقلیت مجلس شورای ملی ایران
ابوالحسن حائری زاده «

پس از رفتارندم و به تعطیلی کشیده شدن مجلس مصدق قانون انحلال مجلس را برای توشیح ملوکانه نزد شاه می برد. شاه که منتظر چنین موقعیتی بود عمل غیر قانونی مصدق را بهانه قرار داده و سند تخلف مصدق را به حکم عزل او مبدل می کند و در واقع شاه در قانونی ترین شرائط مصدق را که گمان میکرد از استیضاح فرار کرده است عزل می کند. خیاط در کوزه می افتد!

ولی تمام کسانی که در مورد انحلال مجلس از سوی مصدق بدون تصویب مجلس و صرفاً بر اساس یک رفتارندم غیر قانونی سکوت می کنند فراموش می کنند؛ چطور احمد شاه از بیرون کشور بدون مطرح شدن موضوع تغییر نخست وزیر و یا بدون به تعطیلی کشیده شدن مجلس به خود حق می دهد سیزده بار رئیس الوزرا را عزل کند و کسی دیگر را نصب کند ولی در هنگامه ای جانانه و با اینهمه خلافتکاری از سوی نخست وزیری که در ردیف شکنجه گران جمهوری اسلامی عمل کرده حق عزل او زیر پرسش می رود؟

پرسش ها:

- آیا مصدق مشروطه خواه و طرفدار نظام پادشاهی بود؟
- مصدق با مطرح کردن رشوه گیری و ثوق الدوله در مجلس پنجم چه قصدی را دنبال می کرد؟
- مدرس درحالیکه با سردار سپه مخالف بود چرا او را پشتیبانی می کرد تا سلطنت دوام پیدا کند؟
- اگر مدرس مخالف رضا خان سردار سپه نبود چرا با احمد شاه و ایل بختیاری برضد او قشون کشی می کرد؟
- اگر مصدق جمهوری خواه بود، چرا مصدق اصرار می ورزد محمد پیامبر تازی (اسلام) را سلطان ایران قلمداد کند؟
- چرا تلگراف حانری زاده با این اهمیت هرگز در کتاب های دیگر منتشر نشده است؟

ح-ک

EJD/HC

مه شید (دوشنبه) ۲۷ جولای ۲۰۰۸
امرداد روز در هفتمین روز امرداد ماه ۲۵۴۷